

بررسی چاپ‌های انتقادی جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله در فرانسه و ایران

طهمورث ساجدی (دانشگاه تهران، گروه زبان فرانسه)

رشیدالدین فضل‌الله، مورخ ایرانی قرن هفتم هجری، در اوایل قرن نوزدهم، با تحقیقات مبسوط و چاپ و ترجمه‌های آثارش به همت ایتین مارک کاترمر^۱ و، در قرن بیستم، با تحقیقات ایران‌شناسانی که در صدد برآمدند تا کارهای ناتمام این ایران‌شناس بزرگ فرانسوی را به اتمام برسانند شناسانده شد.

در طی همین قرن، در ایران نیز اقدامات جالب توجهی در تصحیح و نشر آثار رشیدالدین انجام گرفت که مهم‌ترین آنها چاپ و نشر بخش‌هایی از جامع‌التواریخ اوست به کوشش مصحح سخت‌کوش محمد روشن و یارکارآشنای او، مصطفی موسوی^۲. کاترمر (۱۷۸۲-۱۸۵۷)، از نخستین شاگردان سیلویستر دو ساسی^۳ در مدرسه زبان‌های زنده شرقی^۴ پاریس، پس از سقوط حکومت ناپلئون بناپارت و در ابتدای دوره احیاء^۵، در سال ۱۸۱۵، وارد فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات^۶ شد و، با خطابه محصول

1) Etienne-Marc QUATREMERÉ

۲) تاکنون دو بخش از آن منتشر شده است: تاریخ هند و سند و کشمیر؛ تاریخ افرنج، پاپان و قیصر. (← منابع، جامع‌التواریخ)

3) Antoine-Isaac SILVESTRE DE SACY

4) Ecole des Langues orientales vivantes

5) Restauration

6) Académie des Inscriptions et Belles-Lettres

تحقیقات چندین ساله‌اش درباره زندگی و آثار رشیدالدین فضل‌الله و علاءالدین عطا ملک جوینی، تحقیقات مربوط به تاریخ مغول در ایران را به طور اخص و تاریخ قرون وسطا و جنگ‌های صلیبی را به طور اعم آغاز کرد.

نتیجه این تحقیقات، که ابتدا در سال ۱۸۰۹ در جلد اول مجله چندزبانه ذخایر مشرق‌زمین^۷ و سپس در مجلدات بعدی آن منتشر شد، می‌توانست در مجموعه معروف یادداشت‌ها و چکیده‌های نسخه‌های خطی کتابخانه سلطنتی^۸ هم منتشر شود؛ لیکن از آنجا که ناپلئون در نظر داشت متن و ترجمه شاهکارهای آثار شرقی به کیفیتی معتبر و وزین در فرانسه چاپ شود تا اهمیتی را که برای علم و ادب قایل است نشان دهد، مجموعه شرقی^۹ را در سال ۱۸۱۳ بنیان نهاد تا بانی نشر این آثار به تصحیح خاورشناسان بزرگ کشورش باشد. اما این امر تا سال ۱۸۳۰ تحقق نیافت. از آن سال، دولت وقت، از طریق وزیر دادگستری و مهرداد سلطنتی، فلیکس بازت^{۱۰}، فرمان آن را صادر کرد و در نتیجه کمیسیونی از خاورشناسان بزرگ همچون سیلوستر دو ساسی، کاترمر، اوژن بورنوف^{۱۱}، و کلود فوریل^{۱۲}، به ریاست رئیس چاپخانه سلطنتی، پی‌یر لوبرن^{۱۳}، تشکیل شد. این کمیسیون چاپ متن و ترجمه جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله و مجمع‌الامثال ابوالفتح احمد بن محمد نیشابوری معروف به میدانی را به کاترمر پیشنهاد کرد و او سرانجام این مهم را در سال ۱۸۳۶ با چاپ بخشی از متن جامع‌التواریخ و ترجمه آن، تحت عنوان تاریخ مغول‌های ایران^{۱۴}، با حواشی مفصل و بدیع و عالمانه و نیز مقدمه‌ای رساله‌وار، که تا به امروز ارزش علمی خود را حفظ کرده است و ما نیز به کرات از آن در این مقاله یاد خواهیم کرد، به انجام رساند.

این مقدمه رساله‌وار، که هنوز مورد استناد خاورشناسان است، در ۱۷۵ صفحه است در دو بخش: بخش اول در توصیف زندگی سیاسی رشیدالدین و فرازونشیب آن، و فرزندان او؛ بخش دوم در معرفی مشروح آثارش.

در همین بخش، کاترمر به رساله حدود‌الاقالم، شامل جغرافیای عمومی و اطلس

7) *Les Mines de l'Orient (Fundgruben des Orients)*

8) *Notices et Extraits des Manuscrits de la Bibliothèque du Roi*

9) *Collection Orientale*

10) Félix BARTHÈ

11) Eugène BURNOUF

12) Claude FAURIEL

13) Pierre LEBRUN

14) *Histoire des Mongols de la Perse* (← منابع)

جهان قدیم، و نیز رسالۀ صورالاقالیم چین، که در بخش تاریخ چین مندرج است، اشاره می‌کند (*Mé moiré* pp. CLX, CXLVIII, CLVIII). اما از آن‌جا که تا آن وقت نسخه‌ای از حدودالاقالیم پیدا نشده بود، ظنّ اهل فنّ رفته رفته بر این نظر استوار گردیده بود که مؤلف اصلاً چنین کتابی را تألیف نکرده، چنان‌که امروزه همین نظر باقی است (← وانگ ای دان ۱۳۷۹، ص ۲۹-۳۱)، هرچند ذکی ولیدی طوغان (طغان)، مستشرق ترک، در سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ نشان داده که مورّخانی چون وّصف، حمدالله قزوینی، دولت‌شاه و امین‌احمد رازی از آن بهره برده‌اند (ادبیات فارسی...، ج ۲، ص ۴۵۹، پانوش ۲۳). کاترمر نیز، که پیوسته در صدد پیدا کردن و شناساندن نسخ خطی جامع‌التواریخ و حتی ابتیاع نسخه‌ی کاملی از آن بود، در سال ۱۸۵۰ فرصتی می‌یابد تا مجدداً از این رسالۀ جغرافیائی^{۱۵} یاد و از نظر قایل به وجود آن، که رشیدالدین می‌گفت آن را «نوشته‌ام»، دفاع کند. (*Mé moiré* p. CLX)

در مقابل، خاورشناس انگلیسی، هنری میرزالیوت^{۱۶}، که در خدمت کمپانی هند شرقی بود، در اثر خود با عنوان فهرست کتاب‌شناسی مورّخان هند اسلامی (۱۸۴۹)^{۱۷}، ضمن تمجید از کارهای کاترمر درباره‌ی رشیدالدین و اشاره به استفاده‌ی خود از آنها در این اثر (QUATREMÈRE 1850, p. 515)، نظرش را درباره‌ی تألیف اثری از وی درباره‌ی حدودالاقالیم دور از واقعیت دانست (Ibid, pp. 516-517). اما کاترمر، که در نظرش مُصر بود، در پاسخ، تأکید می‌کند که

رشیدالدین، با دقت تمام، به توصیف محتوای حدودالاقالیم می‌پردازد و از آن به عنوان ضمیمه‌ای که می‌بایست بعداً به کتابش اضافه شود یاد نمی‌کند بلکه به عنوان رساله‌ای که نگارش آن به طور قطع به پایان رسیده است. او نمی‌گوید «خواهم نوشت» بلکه می‌گوید «نوشته‌ام». همه‌ی جزئیاتی که شرح می‌دهد، چه به لحاظ ساختار چه به لحاظ محتوا، نشان می‌دهند که آن اثری است تمام و کامل و چیزی هم کم ندارد. (Ibid, p. 518)

از این رو، اظهار امیدواری می‌کند که روزی این رسالۀ جغرافیائی در کتابخانه‌ای یا نزد مجموعه‌داری علاقه‌مند به حفظ نسخ خطی پیدا شود، چون دیگر حدسیات او در خصوص نسخ جامع‌التواریخ محفوظ در کتابخانه‌های انگلستان، با اطلاعاتی که

15) *Traité de géographie*

16) Henry-Miers Elliot

17) *Bibliographical Index to the Historians of Muhammedan India* (← منابع)

مورلی^{۱۸} و فوربز^{۱۹} و دیگران به دست داده‌اند تبدیل به یقین شده است. (Ibid, p. 519) الیوت، در جای دیگری از فهرست خود نیز، چکیده‌ای از تاریخ معروف روضة اولی الالباب فی تاریخ الاکابر والانساب معروف به تاریخ بناکتی را نقل، و از تحقیقات بی‌بدیل کاترمر یاد می‌کند. کاترمر از قراین متعددی گفت‌وگو کرده بود که نشان می‌داد جزوه‌ای که خاورشناس و چین‌شناس آلمانی، کشیش آندره مولر^{۲۰} (۱۶۵۰-۱۶۹۴)، با عنوان تاریخ ختایی به فارسی و لاتینی^{۲۱} در سال ۱۶۷۷ در برلن منتشر کرده و آن را به عبدالله بیضاوی نسبت داده، در اصل، مربوط به بخشی از تاریخ بناکتی، از مراجع معتبر عهد مغول، بوده (Mémoire p. LXXXV) و مؤلف آن خود اذعان داشته که اثرش تلخیصی از جامع‌التواریخ است. کاترمر می‌افزاید که موضوع را از طریق یکی از شاگردانش به نام اگوست گُر^{۲۲} در موزه بریتانیایی پیگیری کرده و توانسته است به این واقعیت پی ببرد. (Histoire des Mongols, p. 425)

در اینجا کاترمر هیچ مشکلی نمی‌بیند که نام عبدالله بیضاوی را به عنوان مؤلف جزوه ترجمه مولر حذف کند و حتی مدعی شود که مورخ ایرانی قرن یازدهم هجری، حیدر رازی، مؤلف تاریخ حیدری - که وی نسخه خطی آن متعلق به کتابخانه سلطنتی برلن را بررسی کرده بود - اکیداً متذکر شده که تمام بخش تاریخ چین اثر خود را از جامع‌التواریخ رشیدالدین گرفته است (Ibid, p. XCVIII). خلاصه شده همین تاریخ نیز که تحت عنوان تاریخ بیضاوی منتشر شده، از طریق تاریخ بناکتی از رشیدالدین نقل شده است (Ibid, p. XCIX, etc.). چارلز امبروز استوری، ایران‌شناس انگلیسی، به نقل از اسماعیل خان افشار، تاریخ حیدری را متنی رونویسی شده از تاریخ آلفی می‌داند و اصلاً از تحقیقات کاترمر سخنی به میان نمی‌آورد (ادبیات فارسی...، ج ۲، ص ۶۱۰، ۶۱۱؛ Blochet 1910, p. 78, n. 2). وانگ ای دان (۱۳۷۹) نیز به اقتباس‌های گوناگونی که از تاریخ چین رشیدالدین صورت گرفته اشاره‌ای ندارد. اما منوچهر مرتضوی^{۲۳}، درباره تقلیدهایی که از اثر بزرگ رشیدالدین انجام گرفته، بحث مفصل می‌کند. به هر تقدیر، اغراق نخواهد بود اگر گفته شود تاریخ چین رشیدالدین سبب شد که مطالعات چینی در اروپا پایه‌ریزی شود.

18) Morley

19) Forbes

20) André Muller

21) *Historia sinensis, persice et latine, cum notis*

22) Auguste Cor

۲۳) مسائل عصر ایلخانان، ج ۲، آگاه، تهران ۱۳۷۰.

کاترمر، در مقدمه مستند و به یاد ماندنی خود، از مسائل دیگری نیز گفت‌وگو کرده و زمینه تحقیقی مطالب چندی را فراهم ساخته بود که شرح آنها از حوصله این مقاله بیرون است. از جمله این مباحث است معرفی حافظ ابرو، مؤلف زبدة‌التواریخ، بررسی تاریخی - نظامی یاسای چنگیزی، و بحث درباره اصطلاحات جغرافیائی مذکور در جامع‌التواریخ، مثل کولی (گره)، چینکو (ژاپن)، سرزمین کنجه کوه (به چینی: Kin-tchi-koué) که همان زرد دندان است و در تصحیح محمد روشن (تاریخ‌هند، ص ۴۴) به صورت «ولایت زرد دندان» نقل شده است. (*Mé moiré* pp. CII, CLXI, XCI)

اما پیشرفت‌های خاورشناسی در اروپا به طور اعم و در فرانسه به طور اخص به گونه‌ای جریان پیدا کرده بود که، در این مقطع زمانی - که مورخ بزرگ فرانسوی، ادگار کینه^{۲۴}، آن را رنسانس شرقی خوانده بود، در مقابل رنسانس، یا بهتر رنسانس غربی، که هدفش چاپ و ارائه آثار بزرگ یونان و روم باستان بود - هیچ خاورشناسی نمی‌توانست به وعده‌ای که داده بود وفا کند. کاترمر خیلی زود متوجه این امر شد و تردیدی به خود راه نداد که اعلام کند از ترجمه کامل جامع‌التواریخ منصرف شده است و در نظر دارد، پس از تاریخ مغول‌های ایران، اگر فرصتی دست داد، به عنوان تکمله، شرح مفصل زندگی سلطانان مغول، خداینده یا الجایتو و ابوسعید را بنویسد و منتشر کند. (*Ibid*, p. CX)

به علاوه، در فاصله‌ای که تدوین مجموعه شرقی در شرف اختتام بود، خاورشناس انگلیسی، ویلیام کرک پاتریک^{۲۵}، از روی جیب السیر غیاث‌الدین خواندمیر، نهادهای غازان‌خان^{۲۶} خود را در مجموعه جنگ جدید آسیائی^{۲۷} در کلکته منتشر کرده بود و بارون کنستانتین مورادگینا^{۲۸}، فرزند مستشرق معروف ارمنی تبار ترکیه، اینیاس مورادگینا^{۲۹}، نیز تاریخ مغول‌های خود را با تبعیت از جامع‌التواریخ تألیف (*Ibid*)، و حتی در جلد اول آن، در معرفی تواریخ مهم فارسی، به مقاله تفصیلی کاترمر با عنوان «علاء‌الدین

24) Edgar QUINET

25) W. KIRCK PATRICK

26) *Institutes of Gazan-khan*

27) *New Asiatic Miscellang*, II

28) Constantin Mouradgèa d'OHSSON

29) Ignace Mouradgèa d' OHSSON (Cf. *Biographie Michaud*, t. 29, p. 47)

دائرة المعارف فارسی (به سرپرستی غلامحسین مصاحب)، ذیل دُسن و عباسیان مصر در مورد پدر و پسر دقیق نیست، ولیکن با ظرافت از جعلیات پدر و کشف آنها به همت بارتولد یاد کرده است. (نیز - بارتولد ۱۳۷۷، ص ۱۱۸ و ۱۲۲)

عطا ملک جوینی»، که در جلد اول ذخایر مشرق زمین منتشر شده بود، اشاره کرده بود (D'OHSSON 1852, p XLIV (note)). وانگهی، بخش معتنا بهی از جامع‌التواریخ شامل توصیف قبایل ترک و مغول و شجره‌النسب چنگیز خان و نیز زندگی وی را قبلاً پتی دولاکروآ (پسر) ۳۰ ترجمه و پتی دولاکروآ (پدر) از این ترجمه برای تألیف زندگی چنگیز خان استفاده کرده بود. (*Mémoire* p. CXL)

پس از چاپ و انتشار تاریخ مغول‌های ایران، کاترمر با لوبرن، رئیس چاپخانه سلطنتی، درباره قطع بزرگ (سلطانی) مجموعه شرقی، که استفاده آن برای عده محدودی ممکن بود، اختلاف پیدا کرد و از ادامه کار خودداری نمود. پی‌یر آمیده ژوبر ۳۱، که احترام فوق‌العاده‌ای برای شخص کاترمر و کارهای تحقیقاتی او قایل بود، واسطه شد تا ادامه کار را ممکن گرداند و ظاهراً عوض شدن رئیس چاپخانه این امکان را فراهم کرده بود، اما کاترمر دیگر در موقعیتی نبود که بتواند به قولش وفا کند به خصوص که تصحیح و ترجمه مقدمه ابن‌خلدون و تاریخ سلاطین مملوک مصر احمد مقریزی را در دست تهیه داشت. آخرین کارهایی هم که درباره رشیدالدین انجام داده بود، نگارش دو مقاله‌ای بود که به فهرست ایوت اختصاص داده بود.

کاترمر آرزو کرده بود که روزی سیاحی مجرب به ایران سفر کند و بتواند نسخه کاملی از کتاب رشیدالدین را بیابد (Ibid, p. LXXXIV) و این آرزوی خامی نبود. پس از آن نیز چند تن از ایران‌شناسان در صدد برآمدند که نسخه کاملی از آن را پیدا کنند، از جمله آنها شاگرد کاترمر، کازیمیر آدرین باربیه دو مینار ۳۲ بود. وی، که در سفارت سال ۱۸۵۶ پروسپر بوره ۳۳، به همراه کنت دو گوبینو ۳۴ به تهران آمده بود، با پیش‌زمینه جست‌وجو برای یافتن نسخ خطی کمیاب فارسی در این شهر موفق به تهیه نسخه‌ای از جامع‌التواریخ می‌شود و گزارش این موفقیت را، طی نامه‌ای که در ژورنال آزیاتیک ۳۵ (مجله آسیائی) منتشر می‌کند (← BARBIER DE MEYNARD 1856)، به اطلاع خاورشناسان می‌رساند. کاترمر، که توصیف این نسخه خطی توجه او را سخت جلب کرده بود (Ibid, p. 267)، پس از بازگشت باربیه دو مینار به پاریس، بلافاصله آن را از او به امانت می‌گیرد و حتی به وی فرصت

30) Petis de la Croix (fils) 31) Pierre-Amé dé dAUBERT

32) Casimir-Adrien BARBIER DE MEYNARD

33) Prosper BOURAË

34) Joseph-Arthur de GOBINEAU

35) *Journal Asiatique*

نمی‌دهد که با یادداشتی در آن احراز مالکیت خود را نشان دهد. در سپتامبر ۱۸۵۷، کاترمر فوت می‌کند و، ظاهراً به توصیه ژول مول^{۳۶} که به عظمت کتابخانه و اهمیت نسخ شرقی کاترمر واقف بود، ماکسیمیلیان دوم ژوزف^{۳۷}، پادشاه باویر، تمامی آنها را به مبلغ ناچیزی می‌خرد و، علاوه بر آن، با فروش مجلدات تکراری کتاب‌های چاپی در پاریس، مبلغی را که هزینه کرده بود به چنگ می‌آورد.

کارل هالم^{۳۸}، رئیس کتابخانه دولتی^{۳۹} مونیخ، که این امور زیر نظر او انجام گرفته بود، با ترفندی ظریف، مجموعه مکاتبات علمی کاترمر را نیز از خانواده او درخواست می‌کند و همه آنها را با فهرست‌نویسی بر خزاین چاپی و نسخ شرقی عظیم آن کتابخانه می‌افزاید. تنظیم فهرست نسخ فارسی به دست ژوزف اویر^{۴۰} این امکان را به باریبه دو منار می‌دهد تا، با استناد به نسخه توصیف‌شده خویش در فهرست اویر و شرح چگونگی مآووق، از هالم تقاضا کند که در ازاء آن بعضی از نسخ خطی تکراری را به عنوان غرامت به وی بدهد که، در مجموعه نامه‌های او به هالم^{۴۱}، نشانی از پاسخ هالم به این تقاضا یافت نشده است. مدارک شخصی و مکتوبات باریبه دو منار هم – که پس از فوتش به مالکیت خاورشناس نامی، موریس گودفروآ دو مومبین^{۴۲}، درآمد و خیلی هم طرف توجه گوینوشناسان بود – سرانجام دست‌نیافتنی ماند (Boissel 1973, p. 265, n. 21) و ما را نیز از اطلاعات جالب آنها محروم گرداند.

شاگرد دیگر کاترمر، شارل شِفر^{۴۳}، که قبلاً جانشین او در کرسی زبان فارسی مدرسه زبان‌های زنده شرقی شده بود و سال‌ها در قسطنطنیه و در سفارت فرانسه کارهای کنسولی و مترجمی انجام داده بود، در سال ۱۸۹۵، با انتشار «تذکار درباره روابط اقوام مسلمان با چینی‌ها از زمان گسترش اسلام تا پایان قرن پانزدهم» (← Schefer 1895)، بار دیگر به موضوع جامع‌التواریخ رشیدالدین می‌پردازد و این بار، با استفاده از نسخه منحصر به فردی از تاریخ الجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشارنی که در قسطنطنیه کتابت کرده بود، قول مؤلف آن را نقل می‌کند که مدعی مالکیت جامع‌التواریخ بود و رشیدالدین را جهود

36) Jules Mohl

37) Maximilien II Joseph

38) Karl Halm

39) Staatsbibliothek

40) Joseph Aumer

41) Staatsbibliothek de München. Autographes. Halmiana. Lettre de Barbier de Meynard

42) Maurice Gaudefroy-Demombynes

43) Charles Schefer

فرومایه‌ای می‌دانست که اثرش را به یغما برده است^{۴۴} (Ibid, p. 12) - ادعایی نایب‌حق که محققان ایرانی، به ویژه عباس اقبال، آن را رد کرده‌اند. (وانگ ای‌دان ۱۳۷۹، ص ۳۹، ۴۰) اقدام مهمی که، در زمینه ایران‌شناسی، طی نیمه دوم قرن نوزدهم، در خارج از فرانسه انجام گرفت تصحیح و ترجمه بخشی از جامع‌التواریخ رشیدالدین در روسیه به دست یکی از مریدان بزرگ کاترمر به نام ایلینا نیکولایویچ برزین^{۴۵} بود که نسخه‌های آن بسیار کمیاب بود و ظاهراً ادگار بلوشه^{۴۶}، در این باره با علامه قزوینی، در پاریس صحبت کرده بود و وی نیز با زحمت زیاد توانسته بود یک جلد آن را در روسیه شوروی و دو جلد دیگر را از طریق دیگری برای خود تهیه کند (نامه‌های قزوینی...، ص ۶۸، ۱۲۴، ۲۳۲). علامه قزوینی، در سال ۱۹۲۲، به تقی‌زاده می‌نویسد: «... از قبیل جامع‌التواریخ رشیدالدین طبع برزین که از گوگرد احمر و عنقای مغرب نایب‌تر است». (همان، ص ۶۸) در قرن بیستم، بلوشه، ادامه‌دهنده تحقیقات کاترمر در زمینه مقریزی و رشیدالدین، در سال ۱۹۱۰، درآمدی بر تاریخ مغولان رشیدالدین فضل‌الله را منتشر کرد (← Blochet 1910). سپس، در سال بعد، تاریخ مبارک‌غازانی^{۴۷} اثر رشیدالدین را به چاپ رساند. وی، در درآمد، به تحقیقات مبسوطی پرداخت و بعضی از موضوعات و تعلیقات تاریخ مغول‌های ایران کاترمر را بسط داد و کوشید تا کاری شبیه به مقدمه رساله‌وار کاترمر ارائه کند، هر چند مقدمه کاترمر همچنان مرجع محققان باقی می‌ماند. (BERTHELS, E. I¹, p. 1203) در همین قرن، ایران‌شناسان غربی دیگری به جامع‌التواریخ پرداختند و کارهای عالمانه‌تری ارائه کردند. در این میان، یک نام و مساعی صاحب آن بیش از همه جلب توجه می‌کند و آن کارل امیل اُسکار یان^{۴۸} (۱۹۰۶-۱۹۸۵) چکسلواکی‌الاصیل است که پس از جنگ دوم جهانی به هلند رفت و در دانشگاه لیدن به تدریس زبان‌های ترکی و فارسی پرداخت و به برکت همت او امروزه ترجمه کاملی از کل جامع‌التواریخ به

۴۴) شفر، چه به هنگام اقامت در قسطنطنیه و چه وقتی که در پاریس به تدریس می‌پرداخت، به وضع چاپ کتاب در ایران واقف بود و رابط‌هایی در ایران داشت که یکی از آنها شیخ حسن تبریزی، دستیار ادوارد براون، بود. (← نامه‌های ادوارد براون...، ص ۱۷۶)

45) I.N. BĀRĀZINE

۴۶) Edgar Blochet، وی مؤلف فهرست نسخ شرقی، عربی، فارسی و ترکی مجموعه شارل شفر (پاریس ۱۹۰۰) نیز هست.

47) *Tarikh-i Moubarek-i Gazani* (London 1911)

48) Karl-Emil-Oskar Jahn

زبان آلمانی در دست است. (فراگنر ۱۳۷۱، ص ۸۷؛ دو برون ۱۳۷۱، ص ۲۳۶؛ دایرة المعارف فارسی، ذیل یان، کارل امیل اوسکار؛ افشار ۱۳۶۵، ص ۲۲-۲۳)

یان نخستین محققى بود که، در چاپ تاریخ فرنگ از جامع‌التواریخ (۱۹۵۱) خود، به نسخه خطی فارسی شماره ۲۰۸ کتابخانه سلطنتی و دولتی مونیخ، که در فهرست ژوزف اوامر درج شده بود، توجه خاصی مبذول داشت و در وصف آن گفت: «بیشتر مورد اعتماد است و ما آن را اساس کار خود قرار دادیم» (تاریخ فرنگ...، ص بیست و یک). اما متوجه نشد که این نسخه خطی، که با کُد «Quatr.» مشخص شده (AUMER 1866, p. 71)، متعلق به کاترمر است و، چنان‌که گفته شد، وی نیز آن را از باریبه دو مینار به امانت گرفته بود. خلاصه آنکه اهمیت واقعی این نسخه در مقابل نسخه شماره ۲۸۲۸ دیوان هند، که یان به ذکر آن پرداخت (تاریخ فرنگ...، همان‌جا)، معلوم شد.

اما در ایران و در طول همین قرن، محققان ایرانی به کوشش‌هایی که بیشتر در جهت گردآوری و چاپ بخشی از جامع‌التواریخ بود پرداختند و نخستین اقدام در این زمینه به همت سید جلال‌الدین طهرانی انجام گرفت. وی، در گاهنامه طهران (۱۳۱۳ ش) و در بخش ضمیمه آن، به تجدید طبع هولاکو، که در سال ۱۸۳۶ کاترمر آن را در تاریخ مغول‌های ایران منتشر کرده بود، اقدام کرد. این محقق خوش ذوق، هفت جلد از گاهنامه (۱۳۱۴-۱۳۰۴) خویش را به کتابخانه ملی پاریس اهدا کرده بود (Catalogue des Imprimés s., p.716). محمد روشن به درستی متذکر می‌شود که کاترمر نخست، در سال ۱۸۴۴، وقایع هلاکو و سپس، در سال ۱۸۴۷، بخش «هولاکو» را برای دانشجویان مدرسه زبان‌های زنده شرقی پاریس و در مجموعه‌ای که متعلق به این مدرسه بود منتشر کرده است. (تاریخ هند، ص چهل و چهار، چهل و پنج)

روشن، که قبلاً در سال ۱۳۷۳ بخش «ایران و اسلام» جامع‌التواریخ رشیدالدین را در چهار جلد با همکاری مصطفی موسوی تصحیح و تحشیه کرده بود، این بار به تنهایی خطر تصحیح تاریخ عالم رشیدالدین را پذیرفت و توانست، پس از سال‌ها تحقیق درباره نسخه خطی معتبر و موجود در کتابخانه‌های دنیا، سرانجام تصحیح جلد اول آن را در فروردین و جلد دوم آن را در اردیبهشت ۱۳۸۴ به پایان برساند.

جلد اول دارای پیشگفتاری مبسوط درباره جامع‌التواریخ رشیدالدین، منابع و همکاران وی، کوشش‌های توان‌فرسای کارل یان، شرح نسخه موجود جامع‌التواریخ در کتابخانه‌های

معظم دنیا است. رشیدالدین نگارش بخش «مغول» جامع‌التواریخ را به درخواست غازان‌خان به انجام رساند و آن را تاریخ مبارک‌غازانی نام نهاد؛ سپس، به درخواست الجایتو، جانشین غازان‌خان، به نگارش تاریخ عالم پرداخت. به زعم مصحح ما، بررسی متن جامع‌التواریخ به ویژه بخش نخستین آن نشان می‌دهد که رشیدالدین، علاوه بر استفاده از منابع سودمند و نیز برخورداری از چندین همکار خارجی، از اخبار شفاهی هم بهره برده است. (همان، ص نوزده، بیست و یک)

پولاد چیگسانگ، از نخستین یاران و مشاوران رشیدالدین در تدوین تاریخ مغول، قبل از سلطنت ارغون‌خان، در سال ۶۸۵هـ، از طرف قوبیلای قاآن، به ایران فرستاده شده بود. عنوان چیگسانگ اصلاً واژه‌ای چینی و به معنای «صدر اعظم» است که بعداً به مغولستان راه یافت و بین مغول‌ها متداول شد. پولاد، علاوه بر صدر اعظم، باورچی شاه هم بوده است. اصطلاح اخیر، که به معنای «چاشنی‌گیر» است، در سال ۱۸۴۵ توجه کاترمر را، که مشغول ترجمه تاریخ سلاطین مملوک مصر^{۴۹} اثر مقریزی بود، جلب کرده بود. وی، در تاریخ خود، چاشنی‌گیر را به صورت جاشنی‌گیر آورده بود و کاترمر توضیح داده بود که این واژه فارسی است و به صورت چاشنی‌گیر نوشته می‌شود و گفته بود که جزء اول این عبارت، ضمن ورود به زبان عربی (مصر)، به شاشنی تبدیل شده است. در هندوستان نیز این واژه را به شکل متداول آن در زبان فارسی (چاشنی‌گیر) می‌نویسند. اما ترک‌ها به جای آن از اصطلاح بکاؤل استفاده می‌کنند. (Histoire des sultans..., p. 2)

محمد روشن با نکته‌بینی متذکر می‌شود که، بنا به اشاره ابن فضل‌الله العمری (وفات: ۷۴۹) در مسالک‌الابصار فی ممالک‌الامصار، رشیدالدین خود باورچی غازان‌خان بود (تاریخ هند، ص بیست). در اینجا، خاطر نشان می‌شود که کاترمر، در سال ۱۸۳۸، بخشی از این کتاب العمری را، با استفاده نسخه عربی شماره ۵۸۳ کتابخانه سلطنتی پاریس، با حواشی مفصل به فرانسه ترجمه^{۵۰} و از همین نسخه در بخش اول مقدمه رساله‌وار خود بر تاریخ مغول‌های ایران استفاده کرده لیکن به منصب باورچی رشیدالدین اشاره‌ای نکرده بود. رشیدالدین همکار بیگانه بدطینتی هم داشته و کاترمر، به نقل از تاریخ میرخواند، از

49) *Histoire des sultans mamlouks de l'Egypte*, é crite en arabe par Taki-eddin-Ahmed-Makrizi (منابع)

50) "Notice de l'ouvrage qui a pour titre: Mesalek alAbsar fi Memalek alAmsar", *Notices et Extraits des Manuscrits de la Bibliothè quedu Roi*, t.13, 1^{ère} partie, Paris 1838, pp. 151-384.

شکوۀ رشیدالدین از دست مغول بدطیبتی به نام هورقودق یاد و او را جزو دشمنان
 عدیده او معرفی می‌کند. (*Mémoire* p. xx)

روشن بر آن است که چون رشیدالدین یهودی تبار بوده با کتاب آسمانی تورات هم
 آشنایی داشته است (تاریخ هند، ص بیست و دو). کاترمر، که خود استاد زبان‌های عبری و کلدانی
 و سریانی در گِلژ دوفرانس بود، به هنگام بررسی دقیق آثار رشیدالدین گفته بود که وی، سوای
 پزشکی که حرفه اش بود، با کشاورزی، معماری و الهیات آشنائی وافى داشته و زبان‌های
 فارسی و عربی و ترکی و مغولی و عبری و شاید چینی را می‌دانسته است (*Mémoire* p. LX).
 به دلایل متعددی، رشیدالدین عبری هم می‌دانست چون، در یک نامه طولانی، بخش‌هایی
 از اسفار خمسه را نقل کرده (*Ibid*, d'après le ms. Ar. 356 de la Bibl. Du Roi.) و، در جای دیگری
 نیز، به سفر تکوین (از اسفار تورات) اشاره می‌کند. باز، در جای دیگری، واژه یوویل^{۵۱} به
 معنای «پنجاهمین» را به کار می‌برد که عبری است و در سفر خروج (از اسفار تورات) آمده
 (*Ibid*) و در زبان فرانسه به ژوبیله^{۵۲} تبدیل شده و معنای «پنجاهمین سالگرد» را گرفته است.
 کاترمر به کلمه عبری اولوم^{۵۳}، که در اسفار خمسه آمده، نیز اشاره می‌کند و جمع آن،
 اولومین^{۵۴} به معنی «دنیاها» را به کار می‌برد. وقتی رشیدالدین از جزئیات مربوط به زنی
 یهودی که، پس از ارتکاب زنا، یهودی‌ها او را سوطا^{۵۵} خطاب می‌کنند سخن می‌گوید،
 کاترمر گفته او را «کاملاً صحیح» ارزیابی می‌کند (*Ibid*, p. LXI). سرانجام، به نقل از
 رشیدالدین، می‌گوید که یهودی‌ها در معنی «افتخار» از واژه کوود^{۵۶} استفاده می‌کنند
 (*Ibid*). لیکن درباره آشنائی رشیدالدین با زبان چینی به صراحت می‌گوید که «جرئت
 تصمیم‌گیری ندارد» (*Ibid*) و آن را با شک و تردید تلقی می‌کند، چون رشیدالدین صرفاً از
 دو رساله که از چینی ترجمه شده‌اند یاد می‌کند و می‌دانیم که دو دانشمند چینی در دربار
 غازان‌خان به سر می‌بردند.

کاترمر یکی از فضایل رشیدالدین یعنی ذوق نویسندگی او را نیز ستوده و گفته است
 که مهارت او در این زمینه تا حدی به معجزه شباهت دارد (*Ibid*, pp. LXI, LXII). وی این
 شاهد را ذکر می‌کند که نامه مربوط به حضرت رسول را نیم ساعته نوشته (*Ibid*, p. LXI) و
 در فاصله یازده ماه (*Ibid*, p. LXII) - در جای دیگر، هشت ماه (*Ibid*) - سه کتاب

51) iouvil [youvil]

52) jubilé

53) olom

54) olomin

55) Sota

56) kavod

التوضیحات، مفتاح التفاسیر و الرسالة السلطانية را تألیف کرده است (Ibid). به زعم کاترمیر، نوشتن آثار بزرگ آن هم با چنان سرعت و شتاب، نمی‌تواند خالی از عیب باشد و ضعف‌هایی به لحاظ منطقی و سبک، که گاهی ملال‌آور می‌شود، در این تألیفات مشاهده می‌گردد. (Ibid)

این ذوق نویسندگی و روان‌نویسی رشیدالدین توجه روشن را نیز جلب کرده است. وی، تحت عنوان «واژه‌ها» (تاریخ هند، ص ۳۷۹-۴۴۱) کلمات و تعبیّرات و ترکیباتی را که رشیدالدین به کار برده فهرست کرده و نشان داده است که زبان او تا چه اندازه به زبان امروزی نزدیک است و کلمات ثقیل در آن چه مایه کمیاب‌اند.

مقایسه واژگان لاتینی دخیل در آثار رشیدالدین، نویسنده‌ای که تا اوایل قرن هشتم هجری زیست، با آثار عربی مربوط به عصر جنگ‌های صلیبی - که از اواخر قرن پنجم هجری شروع شد و تا آخر قرن هفتم ادامه داشت و، در طول آن، تبادلات تجاری در کنار تبادلات فکری و واژگانی انجام گرفت - به ریشه‌شناسی دقیق و تاریخ‌گذاری درست و مستدلّ این واژگان می‌تواند کمک شایانی بکند. به این بررسی، که می‌تواند با مجلد تاریخ افرنج، پایان و قیصره بهتر انجام گیرد، تاکنون کمتر پرداخته شده است.

المعرب جو الیقّی (از لغت شناسان بزرگ قرن پنجم و ششم هجری) در باب کلمات دخیل، در سال ۱۸۶۷، در لایپزیگ به همت ادوارد زاخانو^{۵۷}، خاورشناس بزرگ آلمانی، به طبع رسید و زمینه جدیدی را در باب مطالعات خاورشناسی گشود، به ویژه برای خاورشناسانی که به جنگ‌های صلیبی می‌پرداختند، و ما نمونه‌های آن را در ترجمه‌های کاترمیر از مقریزی دیدیم.

هارتویگ درنبرگ^{۵۸} - که با چاپ الکتاب سیویه در نحو عربی به شهرت رسید و به تدریس خط جمیری در مدرسه عالی لوور پاریس، که علامه قزوینی در آنجا از تعلیمات وی بهره می‌برد (معین ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۳۲)، مشغول بود - چند سالی از عمر خود را وقف چاپ کتاب الاعتبار أسامة بن منقذ، از امیران شامی قرن ششم هجری کرد (گیب ۱۳۶۲، ص ۱۳؛ عبدالجلیل ۱۳۷۳، ص ۲۱۳) و در سال ۱۸۹۴ به ترجمه آن پرداخت (سواژه ۱۳۶۶، ص ۲۳۸، ۲۹۶). اما قبل از ترجمه این کتاب و به هنگام تصحیح آن، که خود سرگذشت‌نامه اسامه هم هست، فهرستی (DERENBOURG 1887, pp. 453-465) از واژگان لاتینی دخیل در آن را

57) Ed. Sachau

58) Hartwig Derenbourg

تحت دو عنوان مجزاً (اسامی خاص و اسامی عام) منتشر کرد که از منظر رومان‌نیست‌ها^{۵۹} (متخصصان زبان‌های رومیانی) حایز اهمیت ویژه‌ای است. نکته قابل توجه اینکه فرانسه، که در رأس کشورهای دخیل در جنگ‌های صلیبی بود، بیشترین لغات و اصطلاحات را وارد زبان عربی آن عصر کرده و کتاب‌اسامه نیز آکنده از این کلمات فرنگی است. (Ibid, p. 456)

در اسامی خاص، فرانک‌ها **الافرنج** و یا **الفرنج** نامیده شده‌اند و صفت افرنجی نیز آمده است و آلمان به شکل **المان** نوشته شده است. تبدیل حروفی که در عربی به کار نمی‌روند، به ویژه در نام‌های خاص، بسیار مشهود است. (Ibid, p. 462)

اسامه از زبان فرانک‌ها واژه‌های متعددی ذکر کرده است، از جمله **برجاسی** و جمع آن **البرجاسیة** (مأخوذ از واژه فرانسوی «بورژوا») است، **برونس** («بارون»ها)، **البسکنة** (ویگنت)، **البطرک** (پاتریارش *patriarche*)، **تورکوبلی** (تورکوپل *turcopole*) «ترک‌زاده»، مزدورانی که در طول جنگ‌های صلیبی به مسیحیان و مسلمانان خدمت می‌کردند (Ibid, pp. 462-463)، **داما** (*dame*) و جمع آن **دامات** که قبلاً نیز کاترمر در ترجمه تاریخ **سلاطین مملوک مصر** (*Histoire des Sultans...*, t.1, II^e partie, p. 273) مقریزی به شرح آن پرداخته بود. در این مدخل، کاترمر عبارت **داماتک** را «زنانت» [زن‌های تو] معنی کرده و می‌گوید که در مصر عبارت **داماه** به معنای ورق‌بازی است و این بازی نیز در الجزیره اوایل قرن نوزدهم رواج پیدا کرده بود (Ibid). نکته جالب اینکه، در عصر عثمانی‌ها، **ورق‌بازان خوارمایه** دارای صنف بودند. (ایروین ۱۳۸۳، ص ۱۷۱)

سهم اصلی مصحح متواضع، که بیانگر دانش و تجربه او در زمینه متن‌شناسی است، مربوط به آن بخش از بررسی انتقادی است که تحت عنوان «استدراک و شرح نسخه‌بدل‌ها» ارائه کرده‌اند و حجم بزرگی از کتاب به آن اختصاص یافته است. این بخش، در واقع، نتیجه بررسی‌های پنج نسخه خطی به ویژه میکروفیلم کتاب‌شناس فقید ترک، صادق عدنان ارزی، و متن‌های تصحیح شده و ترجمه آنها به همت یان است. این بخش از حیث ذکر نسخه‌بدل‌ها در حد کمال است. (تاریخ افرنج، ص شانزده)

شیوه کار و نحوه تحقیقات مربوط به تاریخ افرنج مبتنی بر شیوه کار و نحوه تحقیقات

انجام شده در خصوص تاریخ هند است و در بررسی نسخه‌بدل‌ها و تنظیم واژه‌نامه و فهرست‌ها نیز از همان شیوه پیروی شده است. از آنجا که رشیدالدین به باب مندو (محرّف Mappa mundi، «نقشه جهان») اشاره کرده و گفته بود که «صورت آن در مجلد سوم از این کتاب مبارک که بر صورّ الاقالیم مشتمل است اثبات خواهد یافت». یان بر وجود تصاویر و قوف کافی و وافی داشت لیکن هرگز موفق نشد که نسخه‌ای از آن را به دست آورد. (← همان، ص ده، شانزده، سی و هفت، ۵۴، ۱۳۸)

تاریخ افرنج فاقد مقدمه مؤلف است و در نتیجه کسانی که در تهیه و تدوین آن شرکت داشته‌اند گمنام مانده‌اند. اما یان، این محقق خستگی‌ناپذیر، توانسته است منبع اصلی و منابع تبعی احتمالی آن را بازشناسد. منبع اصلی اثر نسبتاً معروف مارتینوس اوپاوینسیس^{۶۰} است که به مارتینوس پولونوس^{۶۱} نیز شهرت داشته و ظاهراً از مورّخان فرقه دومینیکی اواخر قرن سیزدهم میلادی بوده است. وی در دربار پاپ دارای مقامی شامخ بود. اثر وی نیز، که دارای سبکی ساده است، تاریخ رسمی پاپان و قیصره بود.

یان، در مقدمه‌اش، که شادروان منوچهر امیرمُکری، در سال ۱۳۳۹ خورشیدی، به درخواست دکتر دبیرسیاقی، ترجمه کرده بود (همان، ص دوازده) و وی آن را به همراه «باب سوم از قسم دوم از تاریخ افرنج، در معرفت ولایت افرنج و بحار و جزایر آن، و باب چهارم، در ولایت مسیح علیه السلام و حکایت حادثه او و ذکر پاپان و قیصره که پادشاهان افرنج‌اند» منتشر کرده بود (← تاریخ فرنگ...)، بررسی‌های دقیق و دامنه‌داری درباره منابع آن انجام داد و به نتیجه‌گیری‌های مستدلّی در خصوص اوپاوینسیس و منابع احتمالی نسبتاً مشابه آن نایل گردید و حتی متذکر شد که این مورّخ درباری قبل از سال ۱۲۷۸م (تاریخ ۱۱۷۸ غلط مطبعی است) یعنی سال فوتش، به نگارش سوم تاریخ خود مبادرت کرده است. کتاب این مورّخ قرن سیزدهم منابع دیگری را دربر دارد که یان، ضمن این اظهارنظر که «تا حدّی مانند نوعی تاریخ رسمی پاپان و قیصره» است، به آنها اشاره می‌کند و حتی به بررسی و طبقه‌بندی روایات، افسانه‌ها و قصص درج شده در لابه‌لای شرح حال‌های پاپان و قیصره می‌پردازد (تاریخ افرنج، ص سی و یک - سی و سه). این افسانه‌ها و

60) Martinus Oppavinsis

61) M. Polonus

قصص از کتاب سرأسقف جنوا، یاکوبو دو وراجینه، منتخباتی درباره قدیسان^{۶۲} (۱۲۹۰م) معروف به افسانه زرین (تاریخ تمدن، ج ۱۴، ص ۳۵۲)، اقتباس شده بود. چاپ روشن از تاریخ افرنج شامل دو «قسم» - هر قسم در چهار باب - است. از این رو، می‌توان گفت که این چاپ مزیت‌های زیادی نسبت به چاپ پیشین دارد (تاریخ افرنج، ص ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۳). اغراق نخواهد بود اگر گفته شود که صورت اسامی پایان و قیصره و املا و تلفظ آنها، آن‌گونه که هفت قرن پیش معمول بود، یکی از دشوارترین و بی‌اجرت‌ترین بخش‌های تبعات روشن برای این قسمت از تاریخ افرنج بوده است و ارجاع او به دایرةالمعارف مسیح و حتی به سالنامه مربوط به پایان و کنترل ترتیب تاریخ و نیز ترتیب مقام‌های آنان از مزایای تبعات اوست (تاریخ افرنج، ص ۱۸۹) و خواننده اهل فن، با مراجعه به منابع دیگر، به خوبی درمی‌یابد که مشکلات امر تا چه حد است و در معرفی هر یک از پایان و نیز پاپ‌های دروغین^{۶۳}، چه مایه بی‌نظمی در ترتیب اسامی راه یافته است.

یان از کتاب معروف لویی دوشین^{۶۴}، منبع مهمی برای معرفی پایان، استفاده کرده (تاریخ افرنج، ص سی و یک، سی و دو) و لاروس بزرگ^{۶۵} هم از همین منبع و نیز از سالنامه مذکور بهره برده تا صورت دقیق اسامی پایان و پایان دروغین ادوار فترت، شقاق بزرگ غرب و نیز صورت اسامی پایان پس از شقاق بزرگ را ارائه کند. لوئی روبر^{۶۶} نیز، که سهل‌الوصول است، تک‌نگاری‌های خوبی درباره پایان، پایان دروغین و قیصره دارد که اغلب با مندرجات لاروس بزرگ مطابقت پیدا می‌کند. علاوه بر آنها، دایرةالمعارف فارسی^{۶۷} هم املا و تلفظ فارسی اسامی پایان و قیصره را با دقت بیشتری نسبت به اسامی مندرج در تاریخ افرنج ضبط کرده است.

رشیدالدین به جغرافیای اروپا و کشورهای مهم آن از جمله فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و آلمان اشاره‌های سودمندی دارد. وی، با ذکر جزئیات بیشتری از ارمنستان، که «به منزلت

62) Iacopo de VORAGINE, *Legenda sanctorum*

63) antipape

64) DUCHESNE, Louis., *Liber Pontificalis*, 2 vols, Paris 1886-1892.

65) *Grand Larousse encyclopédique* t.15, art. "Pape", Liste des papes (d'après le *Liber pontificalis*, et l'*Annuario pontificio*).

66) *Le Petit Robert* 2, S.E.P.R.E.T., Paris 1975.

۶۷) ذیل، بیژانس، امپراتوری؛ پاپ؛ روم (III- امپراتوری روم)

دهلیز مملکت فرنگان است»، سخن گفته است (تاریخ افرنج، ص ۴۳، ۴۴). وی از ساتورنوس، خدای ایتالیائی و رومی؛ از رومولوس، بنیانگذار شهر رم، و جانشینانش در این پایتخت بزرگ؛ از یولیوس قيصر و نیز از اُغسطوس یاد می‌کند و می‌گوید:

مدتی مدید قیاصره آنجا مقام داشتند و اکنون مقام پاپان است که خلفای مسیح علیه السلام اند و آن شهر در غایت نهایت معمور است. (همان، ص ۴۴)

نکات جالب او دربارهٔ عناوین مرسوم و وقت و فرق بین آنها آموزنده است:

ترتیب سروران و پادشاهان افرنج چنان است که مرتبهٔ اول پاپ است که معنی آن پدرِ پدران باشد و او را خلیفهٔ مسیح می‌دانند؛ مرتبهٔ دوم قيصر و به زبان افرنجه قيصر را انپروور [=Empereur] گویند معنی آن سلطان سلاطین باشد؛ مرتبهٔ سوم رُی‌دافرانس [Roi de France] که معنی آن پادشاه پادشاهان است. (همان، ص ۴۴، ۴۵)

بخش جالب این نکته‌بینی فرق بین پادشاهی به ابوت و پادشاهی آباء و اجدادی است. رشیدالدین متذکر می‌شود:

و آنپروور که قيصر است پادشاهی به ابوت ندارد، او را به حسب زیادت استعداد از میان جمعی مستعدان اختیار می‌کنند و به پادشاهی می‌نشانند؛ و رُی‌دافرانس پادشاهی به میراث دارد اباً عن جد و کنون به غایت معظم و معتبر است و در تحت فرمان او دوازده پادشاه باشند، هر پادشاهی را سه مَلِک مطیع. (همان، ص ۴۵)

در اینجا، منظور از پادشاه فرانسه که «کنون به غایت معظم است» کسی نیست جز فیلیپ لوبل^{۶۸} که از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۴ میلادی سلطنت کرد.

املائی اسامی جغرافیائی اغلب لاتینی‌اند و آحياناً مواردی پیش می‌آید که نشان می‌دهد از زبان فرانسه هم استفاده شده است، مثلاً آنگله تر که تلفظ و املائی فرانسوی Angleterre است و اره‌گون که همان Aragon است و منظور استان بزرگی است در شمال شرقی اسپانیا. لیکن شهر پاریس، مرکز فرانسه، به شکل پَریس ضبط شده (همان، ص ۴۷، ۴۹، ۵۰) که بیشتر به تلفظ انگلیسی نزدیک است و میرزا ابوطالب لندنی هم، در اوایل قرن نوزدهم، آن را به شکل پَرس ضبط کرده است. (مسیر طالبی، ص ۳۰۵)

68) Philippe le Bel

از ارغون‌خان، چهارمین پادشاه (۶۸۳-۶۹۰هـ) ایلخانان مغول، نامه‌ای (۶۸۸/هـ ۱۲۸۹م) خطاب به فیلیپ لوبل در آرشیو ملی فرانسه محفوظ است. (← BONNEROT 1988, p. 32, n. 64)

اما «ذکر تواریخ قیاصره و پاپان و بعضی احوال که در زمان ایشان رفته است» (تاریخ
افرنج، ص ۵۸-۱۲۲)، از اهمیت و جذابیت زیادی برخوردار است؛ چون نخستین بار است
که ورود بسیاری از اسامی لاتینی با املاهای نه‌چندان یکدست و در نتیجه با تلفظ‌های
متفاوت در متون فارسی را نشان می‌دهد که، در طول زمان، کاتبان و نویسندگان در
تصحیف آنها نقش داشته‌اند. ویل دورانت بحث مفصلی در این باره دارد که می‌تواند
پاسخی به سؤال‌های مطرح شده در این زمینه باشد. (← تاریخ تمدن، ج ۱۴، ص ۱۲۲-۱۳۵)
نام کامل نخستین قیصر، اغسطوس، که «به‌غایت عاقل بود» و، به‌گفته رشیدالدین، «پنجاه
سال پادشاهی کرد» (تاریخ افرنج، ص ۵۸)، به لاتینی *CaïusJulius Caesar Octavianus Augustus*
(سلطنت: ۲۷ق.م-۱۴م) بود و آخرین قیصری که رشیدالدین معرفی می‌کند ادالبرطوس
(سلطنت: ۱۲۹۸-۱۳۰۸م) (*Adalbertus*) است. رشیدالدین می‌گوید: «این زمان
ادالبرطوس بر تخت قیصری متمکن است و آنچه از احوال او واقع شود فی مابعد در قلم
آید. *إن شاء الله تعالی*» (همان، ص ۱۲۲). و ما می‌دانیم که رشیدالدین کتابش را در سال ۷۰۵
هجری برابر با ۱۳۰۵ میلادی به اتمام رسانده است. (همان، ص نه، ۱۲۲)
رشیدالدین در شرح حال حضرت مسیح علیه السلام نیز نکات جالبی دارد. او
می‌نویسد:

تاریخ کرسطوس مسیح علیه السلام. عیسی را علیه السلام کرسطوس [Christus] خواندند.
چون دعوت کرد، جهودان او را در اوّل سال سی و سوم [میلادی] به فرمان بونسیوس
[Pontius]، که در بیت‌المقدس نایب طباریوس [Tiberius] قیصر بود، شکنجه کردند و از دار
دنیا به دار عقبی رفت. (همان، ص ۵۸)

نخستین پاپ تحت نام فیطورُس (*Petrus*) معرفی شده (همان، ص ۵۹) و او نخستین
جانشین یا خلیفه حضرت مسیح بود و بیست و پنج سال و هفت ماه پاپی کرد و، در عهد
نرون، به شکنجه هلاک شد. آخرین پاپ معرفی شده (همان، ص ۱۲۲) بنطکطوس
(*Benedictus*) یازدهم صد و نود و دومین پاپ است که دقیقاً از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ م مقام
پاپی داشت و رشیدالدین هم مدّعی بود که باب چهارم از قسم دوم را در زمان وی به
اتمام رسانده است و از این رو تاریخ ۷۰۵/۱۳۰۵ م را می‌آورد. لیکن کلیمنس
(*Clemens*) پنجم صد و نود و سومین پاپ است که از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۴ م در مقام پاپی
بوده و ظاهراً رشیدالدین باید باب چهارم را در زمان پاپی وی به اتمام رسانده باشد.

تاریخ امپراتوری روم، از زمان حکومت آوگوستوس در سال ۲۷ ق م تا زمان پایان نگارش تاریخ افرنج (۱۳۰۵ م / ۷۰۵ هـ)، ادوار پُرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشت. از دوران آوگوستوس تا سال ۳۹۳ م، که والتینیانوس به امپراتوری رسید، چند امپراتور غاصب نیز در مغرب‌زمین ظهور کردند. در سال ۳۹۴ م، تئودوسیوس اول امپراتور مشرق و مغرب شد و، پس از وفاتش در سال ۳۹۵ م، امپراتوری به امپراتوری روم غربی و امپراتوری روم شرقی تجزیه گردید. در این دوره نیز امپراتوران غاصب به قدرت رسیدند و دوره فترت نیز حادث شد. امپراتوری روم شرقی (بیزانس) با آرکادیوس در سال ۳۹۵ م شروع شد و سپس با سلسله کومینوس، دوره فترت و سلسله پالایولوگوس تداوم یافت و رشیدالدین نیز تاریخ افرنج را در زمان حکومت آندرونیکوس دوم (۱۲۸۲-۱۳۲۸ م) نوشت. از این رو، گاهی ناهماهنگی‌هایی در اسامی و ترتیب زمانی و مدت حکومت آنان، چه غاصب چه شرقی، دیده می‌شود.

این مطالب درباره پاپ‌ها نیز صدق می‌کند، چون خلط نام‌های مربوط به پاپ‌ها و پاپ‌های دروغین به گونه‌ای شد که دیگر امکان نداشت جدول درستی منطبق با واقعیت برای پاپ‌ها تنظیم کرد. مارکوس کوکسیوس نروا در متن رشیدالدین به صورت نارون (نافه) درآمده و مارکوس اولیپوس تراپانوس به صورت طریانوس درآمده است. مواردی نیز هست که یکدستی متن فدای صداقت عمل شده است. مثل انیستوقی که در جای دیگری انیسه‌توس ضبط شده است. (همان، ص ۶۲، ۶۴، ۶۵)

هجدهمین پاپ، بونطویانوس (همان، ص ۶۷) (= پونتیانوس)، در جزیره ساردنی به شکنجه شهید و کریاکوس جانشین او شد. نام پاپ دئوطاطوس (همان، ص ۸۸) همان است که به فرانسه Dieudonné (به فارسی خدا داد، به ترکی الله‌وردی) گویند.

ارنولفس قیصر (همان، ص ۱۰۱)، نامی که صرفاً در ترجمه آلمانی بیان آمده، همان Arnoul (Arnulf de Carinthe (Carinthia → Kärnten)) است که از ۸۸۷ تا ۸۹۹ م پادشاه کارولنژین آلمان بود سپس امپراتور غرب (۸۹۶-۸۹۹) شد. آرنولف، فرزند نامشروع کارلومان، شاه باویر بود. پس از خلع شارل سوم لوگرو (Charles (III) le Gros)، پاپ فرمژ تاج بر سر آرنولف نهاد (تاریخ تمدن، ج ۱۲، ص ۳۲۴). با به قدرت رسیدن سرگیوس (تاریخ افرنج، ص ۱۰۱)، صد و نوزدهمین پاپ، در سال ۹۰۴ م، دوره شصت ساله پورنوکرایی (روسبی سالاری) در واتیکان شروع می‌شود. ویل دورانت (تاریخ تمدن، ج ۱۲،

ص ۳۷۷) این عصر را، که پایان، در آن، با فواحش زندگی می‌کنند، «حزین دوران
خلافت پاپ‌ها (۸۶۷-۱۰۴۹م)» نام می‌نهد.
اوربانوس دوم نخستین پاپی بود که به موعظه جنگ صلیبی پرداخت (گروسه ۱۳۷۷،
ص ۱) و در ۱۰۹۵م نخستین جنگ صلیبی را اعلام کرد. آخرین و نهمین جنگ صلیبی در
زمان رشیدالدین، در سال ۱۲۹۱م، برای نجات عکا در فلسطین انجام گرفت. در این ایام،
پاپ نیکولاس چهارم، صد و هشتاد و نهمین پاپ، در مصدر قدرت بود.
چنان که گفته شد، این قسمت از کار و تحقیق استاد روشن یکی از شاق‌ترین و
بی‌اجرت‌ترین آن در تصحیح اثر رشیدالدین بود و از این روی گاه مسامحتی در آن دیده
می‌شود.^{۶۹}

منابع

- ادبیات [=متون] فارسی بر مبنای تألیف استوری (ترجمه یو.آ. پُگل)، ترجمه به فارسی به همت یحیی آرین‌پور -
سیروس ایزدی - کریم کشاورز، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
افشار، ایرج (۱۳۶۵)، «کارل یان»، آینده، شماره ۱-۳، سال ۱۲، ص ۲۲-۲۳.
ایروین، رابرت (۱۳۸۳)، تحلیلی از هزار و یک شب، ترجمه فریدون بدره‌ای، فرزانه روز، تهران.
بارتولد، و.و. (۱۳۷۷)، خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران.
تاریخ افرنج ← جامع‌التواریخ (تاریخ افرنج، پایان و قیصره)
تاریخ تمدن (عصر ایمان، عصر ظلمت)، ویل دورانت، ترجمه ا. طاهری، ج ۱۲-۱۴، اقبال، تهران
۱۳۴۳-۱۳۵۲.
تاریخ فرنگ از جامع‌التواریخ (شامل تاریخ افرنج ...، ذکر پایان و قیصره ...، تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله
همدانی)، چاپ کارل یان، با مقدمه و حواشی و فهرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات
فروغی، تهران ۱۳۳۹.
تاریخ هند ← جامع‌التواریخ (تاریخ هند و سند و کشمیر)
جامع‌التواریخ (تاریخ هند و سند و کشمیر)، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، مرکز
پژوهشی میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۴.
جامع‌التواریخ (تاریخ افرنج، پایان و قیصره)، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن،
مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۴.

۶۹) مانند «۱۸۵۸م. پترزبورگ بخش‌های مازندران و گیلان در منتخبات البهیه، ان. برزین» (تاریخ هند، ص ۳۷۷ و
چهار) که درست آن به این شرح است: ۱۸۵۷-۱۸۵۸، سن پترزبورگ، بخش‌های مازندران و گیلان در انتخابات
البهیه من الکتب العربیه و الفارسیه و ترکیه. ب. دورن. (←دایرة المعارف فارسی، ذیل انتخابات البهیه)

دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، چاپ سوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۸۱.

دوبرون، ج.ت.پ. (۱۳۷۱)، «ایران‌شناسی در هلند»، ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ویراسته رودی متی و نیکی کدی، ترجمه مرتضی اسعدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ص ۲۱۷-۲۴۳.
سواژه، ژان (۱۳۶۶)، مدخل تاریخ شرق اسلامی (تحلیل کتاب‌شناختی)، ترجمه نوش‌آفرین انصاری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

عبدالجلیل، ج.م. (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ. آذرنوش، امیرکبیر، تهران.
فراگتر، برت.گ. (۱۳۷۱)، «ایران‌شناسی در کشورهای آلمانی‌زبان...»، ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ویراسته رودی متی و نیکی کدی، ترجمه مرتضی اسعدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ص ۷۱-۱۳۲.
گروسه، ژنه (۱۳۷۷)، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ترجمه ولی‌الله شادان، فرزانه روز، تهران.
گیب، هامیلتون (۱۳۶۲)، درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران.
مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، ابوطالب اصفهانی، به کوشش حسین خدیوجم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۲.

معین، محمد (۱۳۶۸)، مجموعه مقالات (ج ۱)، به کوشش مهدخت معین، انتشارات معین، تهران.
نامه‌های ادوارد براون به سیدحسن تقی‌زاده، به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.

نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده (۱۹۱۲-۱۹۳۲)، به کوشش ایرج افشار، جاویدان، تهران ۱۳۵۳.
وانگ ای دان (۱۳۷۹)، تاریخ چین از جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

AUMER, J. (1866, réimp. 1970), *Die Persischen Handschriften der K. Haf-Und Staatsbibliothek in München*, Munich.

BARBIER DE MEYNARD, C.A. (1856), "Extrait d'une lettre adressé e à M. Reinaud, par M. Barbier de Meynard, attaché à la légation de France en Perse, Téhéran, 10 février 1856", *Journal Asiatique*, t.7, pp. 267-271.

BERTHELS, E. (1938), "Rashid al-Din Tabib", *E.I.*¹, t.3, pp. 1202-1203.

BLOCHET, E. (1910), *Introduction à l'Histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din*, London.

BOISSEL, J. (1973), *Gobineau, l'Orient et l'Iran*, Klincksieck, Paris.

BONNEROT, O. (1988), *La Perse dans la Littérature et la pensée françaises au XVIII^e siècle*, Champion, Paris.

Catalogue des Imprimés de la Bibliothèque Nationale, Vol. 183, Paris.

DERENBOURG, H. (1887), "Note sur quelques mots de la Langue des Francs au douzième siècle, d'après le texte arabe de l'autographie d' Ousâma Ibn Mounkidh", *Mélanges Renier*, Bibliothèque de l'Ecole des Hautes Etudes, 73^e fascicule, Paris, pp.453-465.

D'OHSSON, Ignace Mouradgèa (1852), *L'Histoire de Mongols*, 2^e é d., La Haye.

ELLIOT, H.M. (1849), *Bibliographical Index to the Historians of Muhammadan India*, I-IV, Calcutta.

Histoire des Mongols de la Perse, Rashid-Eldin, Texte persan publié, traduit en français, accompagnée de notes et d'un *Mémoire* sur la vie et les ouvrages de l'auteur par Etienne QUATREMÈRE, Imp. Roy., Paris 1836 (ré impression:Amsterdam 1968).

Grand Larousse Encyclopédique d.Prestige, Larousse, Paris 1970.

Histoire des Sultans mamlouks de l'Égypte, écrite en arabe par Taki-eddin-Ahmad Makrizi, traduction en français par M. QUATREMÈRE, t. 1^{er}, Paris 1845.

Mémoire → *Histoire des Mongols de La Perse*.

QUATREMÈRE, E.M. (1850), 1^{er} art. sur *Bibliographical, etc.* D'Elliot, in *Journal des Savants*, pp. 513-526.

SCHÉFER, Ch. (1895), "Notice sur les relations des peuples musulmans avec les chinois depuis l'extension de l'islamisme jusqu'à la fin du XV^e siècle", *Centenaire de l'Ecole des Langues Orientales vivantes* (1795-1895), Recueil de Mémoires publié par les Professeurs de l'Ecole, Paris, pp. 1-30.

